

به نام خالق زبان و گفتار



فرہنگ و کوش کیلکی

شرق کیلان
(شهرستان املش)

محمد حسین نیاکجیدی





« گیتی از نویسنده کتاب با خواننده کتاب »

ما جبرتها اجباری که نشأت گرفته از نیازهای جامعه مایبانش
در کلام مانفوذ پیدا کرده و همچنان به پیش می تازد و در این
میان فرزندان ماکه بکمت فراگیری علوم در جای جای کشور
عزیز ما گام برداشته و ناچار به استفاده از گویش فارسی
میباشند شیرین زبانیهای نیاکان ما در کلام جدید گم و گشت
جدید بی خبر از گویش و اثره های گیلکی .

کتاب نویسنده را که هم اکنون در دسترس شماست مطالعه و در
کتابخانه خود جایی برایش باز بفرمائید .

محمد حسین نیاجی



9786003064003

فرهنگ و گویش گیلکی

شرق گیلان

(شهرستان املش)

محمد حسین نیا کجیدی

سرشناسه	: حسین نیا کجیدی، محمد، ۱۳۲۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: فرهنگ و گویش گیلکی شرق گیلان (شهرستان املش) / محمد حسین نیا کجیدی.
مشخصات نشر	: رشت : نشر بلور، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۸ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۶-۴۰۰-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: گیلکی -- واژه نامه ها -- فارسی
موضوع	: ادبیات عامه ایرانی -- گیلان
موضوع	: شعر عامه گیلکی
موضوع	: ضرب المثل های گیلکی
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ح۵ ۹۳/۴ PIR ۳۲۶۸
رده بندی دیویی	: ۴۹۹/۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۳۸۹۴۷

فرهنگ و گویش گیلکی شرق گیلان

نویسنده:	محمد حسین نیا کجیدی
ناشر:	انتشارات بلور
نوبت چاپ:	اول
تاریخ انتشار:	۱۳۹۴
امور فنی:	مؤسسه ساقی
چاپ و صحافی:	چاپ زیتون
شمارگان:	۱۰۰۰
قیمت:	۱۵۰۰۰ تومان

نشانی: رشت، خیابان امام خمینی، جنب مسجد، انتشارات بلور
 تلفن: ۰۱۳-۳۳۲۴۵۵۷۵ فکس: ۰۱۳-۳۳۲۴۵۶۱۷
 همراه: ۰۹۰۲۱۹۷۵۱۳۳ SMS: ۰۰۰۰۲۰۶۰۵۰۶۰
 Email: boloor_publications@gmail.com

تقدیم به: همسر

نورچشم،

و نوه خوم:

متینہ السادات (صدف)

و فرزند نام:

مریم، نرجس، کوثر

و با تشکر از محدثه حسین نیا کجیدی

با تشكر از مدیریت محترم عامل بانك ملی ایران،

جناب آقای دکتر همتی،

كه مشوق اصلی من در تهیه این كتاب بودند.

فهرست

۱۴.....	گوش وازه‌ها.....
۱۳۵.....	ضرب المثل.....
۲۳۹.....	شعر گیلکی.....
۲۷۵.....	آداب و رسوم فراموش شده.....

تذکره:

اشعاری که اسم نویسنده کتاب در پایان شعر و سمت چپ آن
ثبت نگردیده مربوط به نویسنده کتاب نمی باشد
که لازم است خوانندگان محترم مطلع باشند.

پیش گفتار

میراث گرانبهای نیاکان ماقبل از آنکه منابع پر ارزش فرهنگی ما باشد تلاش جانانه و اندیشه زیبای سخنوران و ابداع کنندگان آن می‌باشد.

چه زیباست جنگل را (دامان)، مارمولک را (چوچار)، دختر را (لاکو)، رنگین کمان را (یالمنگ)، گربه را (پیچه)، کوزه را (گوله) ووووو می‌نامیدند.

چون همه واژه‌های زیبای گیلکی از میان قلب پاک و اندیشه خدائی آنها نشأت گرفته بود تو گوئی با آب زلال کوهساران پالایش شده و بر زبان مردان و زنان پاکدامن گیلک جاری گردیده و هنوز هم به شیرینی شهد زنبوران جنگل نشین در کام، شیرین و شیرین است. هنوز هم زبان گویای ما وامدار شیرین زبانان نیاکان ما می‌باشد.

حفظ این میراث فرهنگی را با قلم فرهنگیان باید پاس داشت، آنان می‌بایستی در هر فرصتی، قلم را به یاری طلبدیده و واژه‌های پرارزش گیلکی را در قلب‌های صاف نسل جدید ما بکارند، اگر گذشت زمان، جوانان ما را از گویش زبان گیلکی محروم ساخته، لااقل به صورت نوشتاری این گویش را در خزانه کتابخانه‌ها حفظ نمائیم تا فرزندان ما بخوانند آنچه را که نشنیده‌اند.

اینجانب در حد وظیفه و تلاش خودم با توکل به خدای مهربان، گویش گیلکی،

ضرب‌المثل و شعرهای زیبای گیلکی را در کتابی جمع‌آوری کرده و به کتابخانه شما تقدیم می‌نمایم و پیشنهاد می‌کنم به‌عنوان بهترین هدیه پرارزش می‌توانید این کتاب را به دوستان شهرستانی و خارج از کشور خود هدیه نمائید.

دوست‌دار همه شما

محمدحسین نیاکجیدی

برخی از اسامی که در گویش گیلکی شرق گیلان ناقص تلفظ می‌شود هر چند این اشکال در سالهای اخیر گرایش به اصلاح شدن پیدا کرده و درست تلفظ می‌گردد ولی هنوز هم در فرهنگ گویش‌های شرق گیلان منسوخ شده تلقی نمی‌گردد مثل:

نام درست	با گویش گیلکی
علینقی	غل نَقی
محمدتقی	مام تَقی
کیومرث	کیامَرز
معصومه	مَصَمَه
حبیب‌اله	حَی بُوآ
اصغر	أَصْغَر
محمدرضا	مَم رَضا
قربان	قُوربُون
میرزا علی	میرزَه‌لی
محمد علی	مَندلی
اسماعیل	ایسمال
محمود	مأمود

مَندَسَن	محمد حسن
مَامُوسَين	محمد حسين
مَام باقَر	محمد باقر
نَصُولَا	نصر الله
خَنِيسَه	خير النساء
شَاربانُو	شهربانو
ذَيُولَا	ذبيح الله
شُوكُولَا	شكر الله
أَمَان آقا	امان الله
مَام وَلِي	محمد ولي
مَامِيدِي	محمد مهدي
يُوسُوف	يوسف
رُوقُويَه	رقيه
اَيبرَهيم	ابراهيم
صَدُولَا	صدر الله
مَام هادي	محمد هادي
مَام عيسي	محمد عيسى
هَيبَتُهُ الله	هيبت الله
ايساق	اسحق
رُوسُتُوم	رستم
ايمدلي	احمد علي
قُورَنَه لي	قربان علي
مَمَدَه مين	محمد امين

محمدجواد	مَم جَواد
محمدجعفر	مام جَعْفَر
علی مرتضی	عَلِی مَوْرضا
غریبعلی	غَیْبَه‌لی
مهدی	مَیدی
فاطمه	فَه‌طَه‌مَه
محمدصادق	مام صادِیق
محمدصادق	مَن صادوُق
قاسمعلی	قَه سَم عَلِی
آمنه	اَمینَه
ام‌البنین	اَوْمُولِبَنی
اسدالله	اَسوَلّا
لاهیجان	لاجُون
لاهیجان	لاجان
محب علی	مُوبَه‌لی
محمد کاظم	مَم کاظِیم

ت

آجُونُ	بابا، پدر
آمیرزا	معلم قرآن
آوَوَهْ	اَهْه (حالت تعجب)
آبْخُورِی	لیوان
آبْ لاکُو	لاک پشت
آغُوذْ	گردو
آغُوذْ دَارْ	درخت گردو
آبْ چِیْنُ	پلاستیک
آتَشْ کَشْ	خاک انداز
آبْ سَوَارْ	کسی که مدیریت تقسیم و کنترل آب در مزارع را به عهده دارد.
آبْ دَلُوسْ	غذای بی مزه با آب زیادی
آفتاب دَلاغَهْ	موقع داغی آفتاب
آبْ پیلَهْ	آبسه
آلا تی تی	ماه
آفتو دَناپَسِهْ	نور آفتاب پخش شده
آبْ زَنگَهْ	آب صاف است.
الوُغْ	پرنده‌ای است که مرغ و جوجه را شکار می‌کند. عقاب

آبریزُ	مستراج
آبدَسُ	آبی که بعد از صرف غذا سر سفره دست‌ها را به آب آن می‌شویند.
آبدَسُ لَگَنُ	ظرف مسی گود و آفتابه مسی پر از آب جهت شستن دست بعد از صرف غذا
آبَابُو	آب شد (مثلاً یخ آب شد)
آبوشکا	پنجره
آمو	همه ما، دسته‌جمعی
آدمَ گُولُ رَنَه	فریبکاره
آبَابُونُ	آب می‌شود
آبُ قُولُ قُولُ کُونَه	آب به جوش آمده
آچُو بِنُ	لک لک
آدمَ وِسِنَه	چیزی را که آدم انجام نداده به آدم می‌چسباند
آلا سوسُو	ستاره
آتَشُ قُولاسُوتُ	چوبی که یک طرف آن را آتش زده تا در جاده از روشنایی آن در شب استفاده کنند.
آشتالو	شفقالو، هلو (نوعی میوه آبدار با مزه ترش و شیرین)
آبدَنگُ	وسیله‌ای برای سوا کردن پوست دانه‌های برنج (شلتوک)
آتَشُ گیرُ	وسیله‌ای از جنس فلز لوله‌ای که روی ذغال می‌گذارند تا کمک به گرفتن خوب آتش باشد.
آفتُو دیمَه	کنار نور آفتاب (در هوای سرد و خنک از آن استفاده می‌شود)
آتَشُ سوساکُونُ	شعله آتش را کم کن، حرارتش را کم کن.

آکوتنه	باقیمانده پوسته‌ی برنج که همراه با دانه‌های بسیار ریز برنج است.
آوتک	پهلو (ناحیه‌ای میان کمر و شکم)
آب چین	ورق نازک پلاستیک
آتش دَم بَرَه	ذغال یا چوبی که روشن شده (به صورت قرمز در آمده)
آیش	سالی که قابل کشت است (چون سال دیگر کشت نمی‌کنند تا محل چرای حیوانات باشد)
آب فوگون	آب بریز
آغوزدار	درخت گردو
آدم جون و میره	چندش‌آور است
آویزوناگون	آویزان کن (چیزی را به صورت آزاد جایی قرار دادن)
آییل	پرنده‌ای هست به خوردن گردو علاقه دارد.
آدمه دیل ماسنه	دل آدم را به درد می‌آورد (با اعصاب آدم بازی می‌کند)
آتش بُورَه	ذغال کاملاً قرمز شده

۱

اوستا	استاد
أَوْفَهْ	بو می دهد
أَرْبُو	امرود، گلابی جنگلی
أَسُومْ	نوعی کف گیر آهنی
أَدَى دَنُ	زن دایی
اِنْقَلَابْ	استفراغ
ای یَنْدَرُ	اینجا (گویش گالشی)
أَوِیَنْدَرُ	آنجا (گویش گالشی)
أَو وَّتَرُ	آنطرف تر
ای رُو	این رو
أَو رُو	روی دیگر
أَبی جَرُ	سالم نیست، آدم میزانی نیست، مریض است.
أَدَهْ ئی	دایی
أَنَارُ پَتَهْ	کشمکش یا انگور ریخته (از آن نوعی خورش درست می کنند)
آزازا	راست راستکی
ای یَرُ	اینجا
أَجاقْ بَكُورُ	عقیم، نازا (خانواده ای که صاحب فرزند نیستند)

آهَهْ	بله، بلی
اَمَرُ فُوسَنی	ما را خسته کرد
اَمی خوسیر نُوْغْدَرَهْ	از سر ما دست بر نمی‌دارد (سر به سر ما می‌گذارد)
اَشَانکُونُ	مثل آش درست نکن، له نکن
اَمی زَحْمَتْ هَدِرَابُو	زحمت ما باطل شد.
ای سَفَرُ	دوباره
اَوی جَهْ دی	جواب بده
اَمی کَلَهْ بَهْ ماسَسُنْ	سر ما وَرَمْ کرد، اعصاب ما درهم ریخت.
اَمی کَلَهْ بَبُو آسْتُونَهْ	خطاب به کسی که کمتر حرف‌های بیخود بزن، سر ما
گَمَجْ	مثل گمج آستانه شده (گمج دیگ سفالی است)
اَوَرَهْ	آنجا
اَرَسُو	اشک چشم (برخی از گالش‌ها می‌گویند)
اِیِرَزَهْ	ارزش دارد
اَوِسی	زن دوّم شوهر نزد زن اوّل یا بالعکس
اَنَدی	اینقدر
اَرَبُودازْ	درخت امرو، درخت جنگلی
اَیْنَهْ	آئینه
اِسکَجَهْ	حرکت و صدایی که بی‌اختیار از گلو متناوباً بر می‌خیزد، سکسکه
اَنَبَسْ	بغل هم، جمع، کنار هم بیش از اندازه
اَقَهْ	پدر
اَشَبُولْ	خاویار، ماهیچه
اَدی جُونْ	دایی جون
اوُلُو	بدون شاخ

اَوَلُوکَاوُ	گاو بدون شاخ
اورال سال	سال‌های خیلی دور
اَل دَنگ	قد بلند نامتناسب
اَنجیل	انجیر
اَز قَصَن	عمداً (عمدی)
اَشَبُول	ماهیچه پا، (بین زانو و مچ پا)
اَبَرَز	برادر
اَز گِیر	الیاف چوبی که برای سبدهایی هم استفاده می‌شود (ساقه‌های خیلی کوچک و خشک درخت و بوته‌ها)
ابی جه	خواهر، آبجی
اَوَرسی	پنجره چوبی که به صورت کشویی بوده و در قدیم در مساجد و خانه‌های اعیان و اشراف به کار برده می‌شد.
اَجاز	ساقه‌های نازک درختان که جهت استفاده در محدود کردن حدود باغات استفاده می‌شد.
اَرَدال	کسی که قد دراز دارد.
اَشخال	زباله، پس‌مانده‌های غذا و چیزهای دیگر خانگی
اَنقَصَن	عمداً
اَوَوَرتر	آنطرف‌تر
اَشکنه تره	نوعی سبزی خودرو محلی و سبزی‌های معطر دیگر همراه با آلوچه ترش و باقلای مازندرانی به اضافه گل‌پر
اَشماق	حرکتی است از طرف عروس از زمانی که خطبه عقد جاری شد با بستگان درجه‌ی اول حرف نمی‌زنند باید متوجه باشد، یک کلمه حرف نزنند تا از طرف بستگان داماد هدیه‌ای بگیرد بعداً حرف بزنند.

آنگوشت دونه	قطعه فلزی سفید از پشت آجدار نقطه نقطه که کسانی که مشغول خیاطی هستند $\frac{1}{3}$ انگشتشان را وارد آن قطعه فلزی کرده تا ته سوزن به انگشت آسیب نرساند.
آجیش	چیزی شبیه مور مور کردن بدن
آلنگی	بازی با یک پا
آخ توف	خلط سینه، تَف
ایفلیج بگیتِه	فلج شده
اینکه روز	روز بعد
ایسکیت	سرحال، سالم
اشتک	کک حیوانات مثل اسب، گاو و گوسفند (نوعی مگس که خون حیوانات مثل آب و قاطر را می مکد حتی در گوشت نفوذ می کند)
ایده چی	فلان چیز
آندی	اندازه - مقدار
آوتک	پهلوی شخص
اینقلاب بگوؤ	استفراغ کرد
آبیر	از خود بیخود شدن - ضعیف شدن
آیف چو	وسیله علامت گذاری لای برگ های قرآن یا کتاب
آبی جرابو	تغییر حال پیدا کرده - بیمارگونه
آشکل	ساقه بریده شده برنج (منهای خوشه)
أورا	آن طرف
ایرا	این طرف
اژبیر	خیلی شور

ایستکون	استکان
ایسنگجه	سکسکه
آده	پدر
اون سر کله	آن شخص سرش کچل است.
ایتیل	خرگوش خرباز (نوعی بازی هست از شانه همدیگر پرش می کنند).
اینه کتیر جیر بومه	لب طرف آویزان شده (خیلی ناراحت به نظر می رسد)
اونه موسون	مثل آن
انجیل	انجیر
اون زک مره	آن خانم چند تا بچه را نگهداری می کند.
اون تر وچینه	فلانی آدمی هست که تو را لخت می کند.
آندی لیسنگه	اینقدر بی حیا هست.
آلنگه ده	پشت پا می زند.
اوزه ندره	توان ندارد - بی خاصیت است.
آنگاره نگیر	شلوغش نکن.
اوی جه ده	جواب می دهد (از دور صدایش شنیده می شود).
اینکه روز	روز بعد
اویزون گل	چیزی که اندازه نباشد - اندازه غیرطبیعی باشد.
الا سوسو	ستاره
آجه بیم	بی پول شدیم - جیب ما خالی شده
آجاراتو	لاغر شده (مثل شاخه های خیلی نازک درخت)
اون	او
آدش	برادر (عموماً به برادر بزرگ می گویند)

آهه	بلی، آری
اَوَنَ شِی نِه	متعلق به دیگری است
ایَنه پَنگَرَبَه گیر	به یقه‌اش بچسب
اَوَتک	پهلوی
اَلَنگَه دَه	چیزی به پا خوردن و غیر متعادل شدن
اَوَبَن	پرنده‌ای که به راحتی زیر آب رفته و شکار می‌کند.
اَز قَسَنِه	عمداً
اَمی وَز	پیش ما
اَوَنه وَز	پیش آن